

با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان گنج حضور
نکاتی چند از غزل ۲۰۸۹ برنامه ۸۵۸ گنج حضور

☀️ تنت زین جهان است و دل زان جهان
هوا یار این و خدا یار آن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

🌸 ای انسان، بدان که این تن مادی تو و تمامی افکار تو در مورد خودت و محیط پیرامونت که من ذهنی تو را تشکیل می‌دهد از جنس ماده و جهان فرم است و اقل و از بین رفتنی است. ولی دل تو که امتداد زندگی و خدا است از جنس هوشیاری یا همان زندگی است و این جهانی و از بین رونده و فانی نیست و جاودانه است. ولی هوای نفس تو یعنی خواستن تو بر اساس همانیدگی‌هایت هست که این من ذهنی و توهمی را زنده نگه داشته است و تو در من ذهنی فکر می‌کنی تو مالک و دارنده این تنت هستی. در صورتی که هوشیاری نمی‌تواند چیزی را داشته باشد. هوشیاری فقط مالک این لحظه است یعنی خود این لحظه است.
مالک یوم الدین: صاحب روز جزا است. (سوره حمد آیه ۳)
و روز جزا همین لحظه حال است که پاداش هر نیک و بد در همین لحظه می‌رسد. (با کن فکان و قضا و جف القلم)

☀️ خود ندارم هیچ به سازد مرا
که ز وهم دارم است این صد عنا
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

☀️ دل تو غریب و غم او غریب
نیند از زمین و نه از آسمان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

🌸 دل تو قابل شناسایی با ذهن محدود نیست چون از جنس خداست و منظور زندگی هم برای این ذهن کاملاً ناشناخته و مبهم است. یعنی با ذهن نمی‌توان منظور و مقصود زندگی و آفرینش هر لحظه‌اش را متوجه شد زیرا هوشیاری که دل توست از جنس فرم نیست و با ذهن نمی‌توان هوشیاری را فهمید و آن را اندازه گرفت.

☀️ اگر یار جانی و یار خرد
رسیدی به یار و بپردی تو جان
☀️ اگر یار جسمی و یار هوا
تو با این دو ماندی در این خاکدان
☀️ مگر ناگهان آن عنایت رسد
که ای من غلام چنین ناگهان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

🌸 ولی اگر تو فقط دید من ذهنی و هوشیاری جسمی داری و همانیدگی‌ها را در مرکز گذاشته‌ای و از طریق آنها دنیا را می‌بینی، پس بدان که در زمین تن برای همیشه اسیر می‌مانی و از آن فراتر نخواهی رفت، مگر آنکه عنایت و توجه ایزدی به تو برسد و تو را از خواب ذهن بیدار کند که من غلام این عنایت ناگهانی هستم و این عنایت سرور من است.

☀️ که یک جذب حق به زصد کوشش است
نشان‌ها چه باشد بر بی نشان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

🌸 که این جذب و توجه زندگی و عنایت حضرت حق بسیار زنده کننده‌تر از اعمال و عبادات ما با من ذهنی است زیرا این عنایت با فضاگشایی شامل حال ما می‌شود و در فضای گشوده شده ما بی‌نشان و صفر می‌شویم و از من ذهنی اثری نیست.

☀️ نشان چون کف و بی‌نشان بحر دان
نشان چون بیان، بی‌نشان چون عیان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

🌸 اعمال ما با من ذهنی مانند کفی است بر روی دریای یکتایی، این دریا بی‌نام و نشان است و آدرس ذهنی ندارد و قابل توصیف نیست. ولی اعمال ما در ذهن قابل بیان است و خدای ما هم در من ذهنی خدایی دروغین است زیرا ما فکرها و باورهای گذرا و بی‌ریشه‌ی خودمان را می‌پرستیم. ولی خدای واقعی در کلام و بیان نمی‌گنجد و تنها راه پرستش او زنده شدن به اوست با فضاگشایی و تسلیم.

☀️ زخورشید یک جو چو ظاهر شود

بروید ز گردون، ره کهکشان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

🌸 کافی است ازین خورشید بی‌نشان یکتایی به اندازه‌ی یک جو نور حضور در دل تو روشن شود، این نور زندگی بخش راه دور و دراز ذهن برای رسیدن به خدا را بر می‌چیند و در یک لحظه به او زنده می‌شوی و این راه دروغین ذهنی از جلوی پایت برداشته می‌شود.

☀️ خمش کن، خمش کن که در خامشی است
هزاران زبان و هزاران بیان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

🌸 نشان این زندگی زنده همان سکوت و سکون و خاموشی است، پس خاموش شو تا از جنس اصلت شوی. زندگی با سکون و سکوت خودش را بیان می‌کند.

باسپاس فراوان
-فاطمه، گلپایگان